

زبان حال یک الاغ در وقت مرگ

آه! درد اندام مرا مرتعش می کند. این پاداش خدماتی (زحماتی) است که برای یک جانور دو پای بی مروت ستمگر کشیده ام. امروز آخرین روز من است و همین قلبم را تسلی می دهد! بعد از طی یک زندگانی پر از مرارت و مشقت و تحمل بارهای طاقت فرسا، ضربات پی در پی، چوب، زنجیر و دشنام عابراین، همین قدر جای شکر باقی است که این حیات مهیب را وداع خواهم گفت.

این جا خیابان شمیران است. امروز به واسطه بی مبالاتی صاحبم، اتومبیلی پاهای مرا شکست و به این روز افتادم. بعد از ضرب و شتم، جسد مرا در کنار این جاده کشیدند و به حال خود گذاشتند. ممکن است فراموش کرده باشند که هنوز از نعل و پوست من می توانند استفاده کنند! گویا به کلی مایوس شدند. آیا خوراک مرا به موقع خواهند آورد؟ نه... باید در نهایت زجر و گرسنگی جان داد زیرا دیگر از من کاری ساخته نیست.

آه! درد زخم ها رو به شدت گذاشته و خون از آن ها هنوز جاری است. آیا این چه جانوری است که بر ما مسلط شده و زندگانی ما را ننگ آلود و چرکین و پر از رنج و محنت نموده، احساسات بی آرایش و طبیعی ما را خسته ساخته، بدن ما را دائم مجروح و سرتاسر زندگانی را بر ما تلخ و ناگوار نموده است؟ ظاهراً شباهت تامی با ما دارد و بالاخره مثل ما می میرد، از این جهت هیچ فرقی نداریم. اما گویا بدنش را از سنگ یا چوب ساخته اند چون که به ما شلاق می زند و گمان می کند ما حس نمی کنیم. اگر خودش هم احساس درد را می کرد بر ما رحم می نمود.

این آلاتی را که برای شکنجه ما استعمال می کنند طبیعی نیست و خودشان ساخته اند. مدتی است در فرنگستان و امریکا برای حفظ حقوق حیوانات

مجماعی به نام « انسانیت » تأسیس کرده اند . قوانین مخصوصی برای دفاع و زجر و اجحاف و ظلم نسبت به ما وضع کرده اند . آیا آن ها هم جزو همین جانورانند ؟ هرگز ! اگر آن گروه از همین حیوانات باشند پس قلب آن ها از سنگ نیست ؟

علمای علوم طبیعی ، ما را با خودشان چندان فرقی نمی گذارند و خود را سردسته حیوانات پستاندار معرفی می کنند . اما یکی از فلاسفه معروف ، دکارت ، به قول خودش ثابت کرد که حیوان به غیر از یک ماشین متحرک چیز دیگری نیست ، یعنی هر روزی که علم « مکانیک » ترقی کرد می شود حیوان را ساخت ! در تعقیب این خیال پوچ یک عده از فلاسفه دیگر برضد او برخاستند از جمله شوپنهاور از ما طرفداری کرده می گوید : « اساس اخلاق رحم است نه فقط نسبت به هم نوع خود بلکه نسبت به تمام حیوانات » و تا اندازه ای احساسات و هوش ما را در کتاب اخلاق خود شرح می دهد . دیگری گفته است : « این یک تفریحی است برای مادران که بچه خود را ببینند گردن یک پرنده را می کند و سگ یا گربه را در بازی مجروح می نماید - این ها ریشه فساد و بنیاد سنگدلی و ظلم و خباثت می باشند » حقیقتاً این ظلمی که بر ما شده و می شود بیشتر در نتیجه تربیت ظالمانه مادران اطفال است . افسوس که ما نمی توانیم حرف بزیم و همین اسباب بدبختی ما را فراهم آورده . فقط ارسطو به حقیقت زندگانی ما پی برده و می گوید : (انسان حیوان ناطق است) به واسطه ی همین نطق است که ما دستخوش هوی و هوس یک عده جانور طماع خود پسند شده ایم . چرا مردم پیروی این فلاسفه را نکرده اند ؟ بدیهی است اساس خیالات انسان بر روی استفاده شخصی قرار گرفته . خصوصاً خرکچی ها تماماً پیرو فلسفه دکارت هستند و ما را یک جسم بی روحی فرض می کنند .

رحم نسبت به حیوانات اصلاً خیالی است که در مشرق زمین پیدا شده و گذشته از این تمام پیغمبران بدون استثنا ظلم به حیوانات را منع کرده اند . علما و حکما

و نویسندگان اخلاقی حتی شعرا در این خصوص متفق‌الرای می‌باشند. مثلاً
حکیم فردوسی علیه‌الرحمه گفته:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین
خوش است

اما به واسطه نداشتن قانونی برای جلوگیری و محدود کردن بی‌رحمی و حرص و
آزبی سرحد بشر این حرف‌ها بی‌نتیجه مانده است. اگر در خارج پاهای من
می‌شکست مرا از این رنج بیهوده خلاص می‌کردند و یا می‌کشتند! آه از درد
... فغان از گرسنگی.

چه می‌شد اگر آزاد بودم و در مراتع خوش آب و هوا مابین هم‌جنسان خود
زیست می‌کردم و روزی که تقدیر بود می‌مردم؟ اما حال بایستی در اسارت با
زحمت و گرسنگی بمیرم. عاقبت موحش یک حیوان بی‌زبانی که گرفتار جنس
دوپا شده این است. باید به آتش آن‌ها بسوزیم آه که پیمان‌شکن صبرم لبریز شده
...!

انسان مظلوم کش است. چرا حیوانات درنده را برای خدمت و اسارات به کار
نمی‌برد. گناه حیوانات بی‌آزاری و بی‌زوری آن‌هاست.

دنیا به نظرم تیره و تار شده... بدنم از رنج و گرسنگی به تدریج سست می‌شود.
صدای پائی می‌آید. شاید صاحب دلش به سیه‌روزی من سوخته مقرر
مرا آورده باشد؟ نه، این بچه‌ای است. سنگی به طرف من پرتاب نمود و دور
شد!

کاش زودتر می‌مردم و در مقابل آستانه عدل سرمدی انتقام خود را از این جنس
ظالم مطالبه می‌کردم.